جلسه 194- 1436

**دوشنبه - 07/01/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

راجع به استصحاب در مورد نذر در بحوث مثالی زده اند وطبق آن مثال مطلبی را بیان کرده اند که به نظر ما ایراد دارد.

بحوث: وجود حیث بقاء نذر

ایشان مثال زده اند که کسی نذر می کند مادامی که فرزندش زنده هست صدقه بدهد به فقیر، لله علیّ ان اتصدق علی الفقیر مادام ابنی حیا، استصحاب می کند بقاء حیات فرزندش را. شبهه اصل مثبت در این هست، چون با این استصحاب بقاء حیات فرزندش حکم شرعی را با واسطه نذر بار می کند، می گوید که فرزندم هنوز زنده است پس نذر کرده ام صدقه بدهم به فقیر پس واجب هست که صدقه بدهم.

بعد در بحوث جواب داده اند گفته اند که خود نذر عرفا یک حدوث و بقائی دارد، و این بقاء نذر قابل استصحاب است، اگر فرزندش زنده باشد هنوز نذرش پابرجاست، اگر فرزندش فوت کرده باشد نذرش دیگر پابرجا نیست، استصحاب می کنیم بقاء نذر را برای اثبات وجوب وفاء[[1]](#footnote-1).

استاد: موضوع وجوب وفاء، حیث مصدری نذر است وهو غیر مشکوک

به نظر ما این مطلب ایراد دارد، برای اینکه موضوع وجوب وفاء به نذر آن حیث مصدری نذر است، نذر کردن و انشاء نذر، انشاء نذر موضوع وجوب وفاء است، کاری به بقاء آن ما نداریم، ظاهر ادله این است که نفس انشاء نذر موضوع وجوب وفاء هست، فان قال لله علی فلیف بما قال، و ما در جعل و انشاء نذر که شک نداریم. حیث بقاء نذر که معنای اسم مصدری نذر است که عرفا می گویند که تا مادامی که فرزندش زنده است هنوز نذرش باقی است این موضوع وجوب وفاء نیست، موضوع وجوب وفاء ان قال لله علی فلیف بما قال خود انشاء نذر موضوع وجوب وفاء است. ولذا این جواب درست نیست.

علاوه بر اینکه در این فرع که ما اصلا مشکلی نداریم، خود وجوب وفاء را یعنی خود وجوب تصدق را استصحاب می کنیم، می گوئیم قبلا بر ما واجب بود تصدق بر فقیر، استصحاب می گوید هنوز هم تصدق بر فقیر بر ما واجب است. ما در این مثال که اصلا مشکل نداریم[[2]](#footnote-2).

مشکل در جائی است که در هنگامی که نذر کرد شک دارد در بقاء حیات فرزندش. همان وقتی که گفت لله علی ان اتصدق علی الفقیر ان کان ابنی حیا، همان موقع شک داشت در حیات فرزندش، والا اگر بعدا شک کند در بقاء حیات فرزندش که خب استصحاب خود وجوب تصدق می تواند جاری کند. در زمان نذر اگر حیات فرزندش مشکوک باشد و این هم گفته که ان کان ولدی حیا فلله علی ان اتصدق علی فقیر خب شبهه اصل مثبت هست، استصحاب می کند بقاء حیات فرزندش را می خواهد بگوید که پس نذر شامل تصدق بر فقیر می شود در این حال پس واجب است تصدق بر فقیر.

و جوابش همان است که قبلا مطرح شد، که به نظر ما به ارتکاز عرفی موضوع وجوب وفاء به نذر مرکب است از کبرای نذر و تحقق صغرای آن، کبرای نذر بالوجدان بود همان جمله لله علی ان کان ابنی حیا فاتصدق علی فقیر، کبرای نذر بالوجدان بود، صغرای آن که بقاء حیات فرزند است جزء دیگر موضوع است او هم با استصحاب اثبات می شود، ضم الوجدان الی الاصل می کنیم حکم این موضوع مرکب وجوب وفاء خواهد بود[[3]](#footnote-3).

البته جواب دیگری هم مطرح بود که بحوث متمایل به آن هست، که بگوئیم شارع حکم مماثل نذر را جعل می کند، اگر شما نذر بکنید لله علی ان اتصدق علی الفقیر ان کان ابنی حیا، شرع مقدس هم می گوید یجب علیک ان تتصدق علی فقیر ان کان الابن حیا، مماثل نذر شما شارع جعل حکم مماثل می کند.

که این به نظر ما خلاف ظاهر عرفی است.

قبل از اینکه وارد تنبیه مربوط به تعاقب حادثین بشویم، دو مطلب هست در کفایه که قابل بحث وبررسی است عرض کنیم:

مرحوم آخوند: تفصیل بین خارج محمول ومحمول بالضمیمه

مطلب اول: این است که صاحب کفایه در ذیل بحث اصل مثبت فرموده است که مواردی هست که ما صریحا می گوئیم اینها اصل مثبت نیستند ونباید دچار توهم بشویم فکر بکنیم این موارد داخل در بحث اصل مثبتند:

یکی استصحاب فرد هست برای ترتیب اثر کلی. این اصل مثبت نیست، ما استصحاب می کنیم بقاء زید فی الدار را برای ترتیب اثر شرعی که رفته روی عنوان وجود الانسان فی الدار. اصل مثبت این است که لازم و ملزم باشند، کلی و فرد اتحاد دارند.

مورد دوم: مواردی که مربوط است به خارج محمول. ما یک خارج محمول داریم ویک محمول بالضمیمه داریم.

محمول بالضمیمه یعنی آنی که بخاطر ضمیمه حمل می شود بر شیء، مثلا می گوئیم هذا الجسم اسود، حمل می کنیم اسود بودن را بر جسم بخاطر آن سوادی که عارض جسم شده است، به این می گویند المحمول بالضمیمه، بخاطر ضمیمه این عرض سیاهی برای جسم حمل کرده ایم عنوان اسود را بر جسم.

خارج محمول این است که ما از ذات یک شیئ عنوانی را انتزاع می کنیم و حمل می کنیم بر آن بدون اینکه ما در خارج ضمیمه ای داشته باشیم. ایشان مثال می زند می گوید شما می گوئید زید زوج، عنوان زوج این خارج محمول است، زید مالک این خارج محمول است، والا ما نمی توانیم بگوئیم زوج بودن و مالک بودن اینها محمول بالضمیمه هستند، مگر در خارج عرضی برای زید پیش آمد که ما بخاطر آن عرض می گوئیم زید زوجٌ؟ زید شوهر است دیگر.

سؤال وجواب: ایشان تعبیرش این است که وقتی شما احکامی را برای زوجیت بار کردید در واقع برای منشأ انتزاع آن احکام بار می شود نه برای خود عنوان زوجیت. یعنی زید هست عقد ازدواج هم خوانده اند، خب احکام شرعی زوجیت را بار می کنیم. ایشان فرموده است که در مورد خارج محمول ما استصحاب بکنیم فرد را استصحاب کنیم بقاء زید را که هنوز زید زنده است پس شوهر هند است پس مالک این خانه است، این اصل مثبت نیست، چرا؟ برای اینکه منشأ انتزاع زوجیت و ملکیت مهم است، والا این امر انتزاعی چیزی به حذاء او وجود ندارد در خارج، ما چیزی در خارج به نام زوجیت نداریم، ما چیزی در خارج به نام ملکیت نداریم، ولذا استصحاب می کنیم بقاء حیات زید را و اثر زوجیت را بار می کنیم، چرا؟ برای اینکه ما وقتی زوجیت اثری داشت در واقع این اثر برای منشأ انتزاع زوجیت هست، منشأ انتزاع زوجیت بقاء حیات زید است وآن عقد ازدواجی که با هند بسته اند، این منشأ انتزاع زوجیت است، اما در محمول بالضمیمه نمی توانیم استصحاب کنیم بقاء این جسم را، بگوئیم این جسم قبلا که اینجا بود الان هم اینجا هست پس سیاه است، این اصل مثبت است. در محمول بالضمیمه استصحاب بقاء فرد برای اثبات اینکه این عنوان اسود بر او منطبق است، چون اگر مثلا زید در این فضای شدیدا گرم بماند سیاه می شود، استصحاب کنیم بقاء زید را در این مکان بگوئیم پس سیاه است، این اصل مثبت است.

ولکن اگر حالت سابقه اسود بودن باشد که ایشان می گوید استصحاب کن بقاء اسود بودن این جسم را، اما استصحاب بقاء فرد بکنید بگوئید زید هنوز در این مکان هست پس سیاه است این اصل مثبت است. ولی برای خارج محمول که انتزاع می شود این خارج محمول از ذات شیء و در خارج هیچ ما بحذائی ندارد، مثل زوج بودن زید نسبت به هند، مالک بودن نسبت به خانه، هیچ اشکالی ندارد که شما استصحاب کنید بقاء زید را بگوئید زید هنوز زنده است، ولازمه اینکه زید هنوز زنده است این است که پس شوهر هند است مالک خانه است.

استاد: تفصیل ناتمام است

اقول: این فرمایش مرحوم آخوند ناتمام است، چرا؟ برای اینکه هیچ فرقی بین محمول بالضمیمه و یا خارج محمول نیست، اگر شما فرد این خارج محمول را یا فرد این محمول بالضمیمه را استصحاب کنید مشکلی نیست، استصحاب کنید بقاء سواد این جسم را یا استصحاب کنید بقاء زوجیت زید را، مشکلی نیست، اگر فرد این خارج محمول یا فرد این محمول بالضمیمه حالت سابقه دارد استصحاب کنید بقاء این فرد را، مشکل نیست. اما اگر بخواهید استصحاب کنید بقاء زید را ولازم عقلی بقاء زید این است که اگر زید الان زنده باشد پس شوهر زید است یا مالک خانه است، این اصل مثبت است دیگر، چه فرق می کند؟

بله یک وقت ما اصل موضوعی جاری می کنیم، بقاء زوجیت از آثار شرعیه حیات زید است که قبلا عقد ازدواج بسته با هند، آن مشکلی ندارد آن اصل موضوعی است، می گوئیم این آقای زید با هند عقد ازدواج بست خودمان عقدش را خواندیم، منتهی اگر زید فوت بکند دیگر زوجیت تمام می شود، زوجیت با موت احد الزوجین از بین می رود، بله استصحاب می کنیم بقاء حیات زید را، اثر شرعی اش بقاء زوجیت است، ویا استصحاب می کنیم بقاء حیات زید را اثر شرعی اش بقاء مالکیتش هست نسبت به خانه اگر قبلا مالک خانه بود. حالا می خواهیم اصل حکمی جاری کنیم و استصحاب بقاء ملکیت بکنیم، می خواهیم استصحاب موضوعی بکنیم منشأ شک ما در بقاء ملکیت زید نسبت به این خانه شک در بقاء حیات زید است، اصل موضوعی جاری می کنیم.

اما اگر بحث اصل موضوعی نبود، قبلا زید با هند عقدی نبسته، ولی اگر زنده بماند یقینا عقد ازدواج با هند می بندد، آیا می توانیم استصحاب کنیم بقاء حیات زید را لازمه اش این باشد که پس شوهر هند است چون زید اگر زنده بماند غیر از هند با هیچ زن دیگری ازدواج نمی کند؟ خب این اصل مثبت است دیگر.

پس هیچ فرقی بین خارج محمول و بین محمول بالضمیمه نیست، چرا بین این دو فرق می گذارید؟

سؤال وجواب: ما اشکالمان به مرحوم آخوند این است که اگر خود این خارج محمول یا خود محمول بالضمیمه فردی دارد قبلا سیاهی داشت این جسم، خب استصحاب می کنیم بقاء این فرد را، قبلا زوجیتی بود خب استصحاب می کنیم بقاء زوجیت را، این می شود استصحاب فرد برای اثبات اثر کلی. و اگر این خارج محمول یا محمول بالضمیمه فرد متیقن الحدوث نداشت، ما استصحاب می کنیم بقاء حیات زید را می خواهیم اثبات کنیم پس او سیاه است، شما این را می گوئید اصل مثبت است، درست هم می گوئید، اگر زید زنده باشد و تا حالا در این مکان باشد (که استصحاب می گوید زنده است و در این مکان هست) پس یقینا رنگش تیره شده بخاطر گرمای شدید، شما می گوئید این اصل مثبت است و حق هم با شماست واقعا اصل مثبت است، خب در خارج محمول هم همین است، در خارج محمول هم اگر زید زنده باشد پس یقینا با هند ازدواج کرده، استصحاب کنیم بقاء حیات زید را پس نتیجه بگیریم شوهر هند است، خب این هم اصل مثبت است.

مگر اینکه بخواهید اصل موضوعی جاری کنید، اصل موضوعی این است که بگوئید آقا عقد ازدواج بین زید و هند خوانده شده بالوجدان و استصحاب می گوید زید زنده است، این اصل موضوعی است ثابت کند که پس زید شوهر هند است. بله اصل موضوعی است برای اثبات اثر شرعی، این حرفی نداریم؛ اگر مقصود این است معلوم است که مشکلی ندارد، هر اثر شرعی ای را شما با اصل موضوعی می توانید اثبات کنید.

و اینکه شمای جناب صاحب کفایه فرمودید که خارج محمول چون در خارج مابحذاء ندارد زوجیت در خارج مابحذاء ندارد ولذا منشأ انتزاعش موضوع اثر است. این اشتباه فاحشی است. اصلا از زوجیت به خارج محمول تعبیر کردن اشتباه است، خارج محمول این است که از ذات شیئ انتزاع بکنیم عنوانی را، مثل الانسان ممکن، از ذات انسان ممکن بودن را انتزاع می کنیم و حمل می کنیم بر او، این خارج محمول است، نه زید زوج لهند و مالک لدار، اینکه خارج محمول نیست، این محمول بالضمیمه است منتهی ضمیمه اش یک امر اعتباری است، چه جور که اسود محمول بالضمیمه است منتهی ضمیمه اش یک امر تکوینی است، زید زوج لهند هم محمول بالضمیمه است منتهی ضمیمه اش یک امر اعتباری است. و خود این امر اعتباری مابحذاء اعتباری دارد و او موضوع اثر است، یک اعتباری است زوجیت که آن اعتبار موضوع آثار است، چه جور می گوئید این موضوع آثار نیست.

سؤال وجواب: مثالی که ایشان می زند یا زوجیت است یا ملکیت، شما مثال دیگری بزنید تا بگوئیم درست است یا نه.

سؤال وجواب: استصحاب کنیم بقاء زید را بگوئیم اگر زید تا حالا زنده بوده پس حتما با هند عقد ازدواج بسته و شوهر هند شده است. چه فرق است بین خارج محمول و محمول بالضمیمه؟ شما درخارج محمول می گوئید استصحاب فرد برای اثبات این خارج محمول اصل مثبت نیست، ولی استصحاب فرد برای اثبات محمول بالضمیمه اصل مثبت است، فرق این دوتا چیست؟ ما فرقی نمی فهمیم.

مرحوم آخوند: استصحاب شرط مثبت شرطیت است

مطلب دوم: صاحب کفایه یک مورد سومی هم ذکر کرده است که آنجا هم فرموده اصل مثبت نیست، استصحاب بقاء شرط مثلا استصحاب می کنیم بقاء تستر را تا زمانی که نماز می خوانیم برای اثبات شرطیت. ایشان فرموده این هم اصل مثبت نیست، چرا؟

برای اینکه شرطیت اثر شرعی وجود شرط است، ما استصحاب می کنیم بقاء تستر را، اثری که بر این مترتب است تحقق شرطیت للصلاة است. اثر شرعی وجود شرط شرطیت للصلاة است. بله شرطیت مجعول بالاستقلال نیست، خب نباشد، مجعول بالتبع است. خب مگر اثر شرعی حتما باید مجعول بالاستقلال باشد؟

استاد: شرطیت انتزاع میشود از امر به شيء همراه با شرط

اقول: این هم درست نیست، آقا شرطیت انتزاع می شود از امر شارع به صلاة مع التستر، چه ما ایجاد کنیم این شرط را چه ایجاد نکنیم. استصحاب بقاء تستر که استصحاب مقام امتثال است، شما استصحاب می کنید بقاء تستر را، استصحاب می کنید بقاء استقبال الی القبلة را، این اثر شرعی اش شرطیت است؟! شرطیت که انتزاع می شود از امر شارع به صلاة مع التستر مع استقبال القبلة. همینکه امر کند شارع به صلاة مع التستر از این انتزاع می شود شرطیت. اگر شک بکنید در نسخ این حکم، بله استصحاب می کنید عدم نسخ را، اما استصحاب کنید وجود تستر را در خارج، این استصحاب در مقام امتثال است.

ولذا این تعبیر که در کفایه هست صریحا عبارت این است که «فلیس استصحاب الشرط لترتیب الشرطیة بمثبت و لیس استصحاب المانع لترتیب المانعیة بمثبت، کما ربما توهم بتخیل ان الشرطیة و المانعیة لیست من الآثر الشرعیة بل من الامور الانتزاعیة»، ایشان می گوید بعضی فکر کرده اند چون شرطیت و مانعیت از مجعولات انتزاعیه اند پس استصحاب کنیم بقاء شرط را برای اثبات شرطیت، یا استصحاب کنیم بقاء مانع را برای اثبات مانعیت این اصل مثبت است. ایشان می گوید نه این اصل مثبت نیست، برای اینکه شرطیت حکم شرعی است ولو حکم شرعی انتزاعی، مانعیت حکم شرعی است ولو حکم شرعی انتزاعی.

عرض ما این است که استصحاب بقاء شرط که اثرش شرطیت نیست، استصحاب بقاء مانع که اثرش مانعیت نیست، مانعیت هم انتزاع می شود از اینکه شارع بگوید صل بلاقهقهة، این از او انتزاع می شود مانعیت قهقهه، شما اگر مثلا شارع بگوید صل بلالبس مالایؤکل لحمه انتزاع می شود از آن مانعیت لبس ما لایؤکل لحمه. حالا اگر استصحاب بکنید که هنوز شما این مالایؤکل لحمه را پوشیده اید هنوز در نیاورده اید، استصحاب بقاء لبس ما لایؤکل لحمه بکنید، اینکه اثرش مانعیت نیست، این استصحاب وجود مانع هست نفی امتثال می کند، یا استصحاب بقاء شرط اثبات امتثال می کند.

سؤال وجواب: او که عین وجود مانع هست، حکم شرعی نیست، حکم شرعی مانعیت انتزاع می شود از اینکه شارع بگوید صل بلا لبس ما لایؤکل لحمه. سؤال وجواب: شرطیت که اثر شرعی وجود شرط نیست، او که خود استصحاب بقاء شرط یعنی استصحاب بقاء تستر، او که اثر شرعی ندارد، او استصحاب در مقام امتثال است، که اتفاقا یکی از مشکلات مبنای شیخ انصاری و مبنای صاحب کفایه که می گویند مستصحب یا باید حکم شرعی باشد یا موضوع حکم شرعی باشد همین است که استصحاب در مقام امتثال را مشکل پیدا می کنند توجیه بکنند، خب استصحاب بقاء تستر نه حکم شرعی است و نه موضوع حکم شرعی، بلکه این استصحاب در مقام امتثال جاری می شود برای تعبد به امتثال، شبیه قاعده تجاوز بلی قد رکعت.

عدم لزوم جریان استصحاب در حکم شرعی ویا موضوع حکم شرعی

ولذا ما گفتیم مستصحب نیاز ندارد حکم شرعی باشد یا موضوع حکم شرعی، باید استصحاب اثر داشته باشد ولو استصحاب در مقام امتثال باشد که هیچ موضوع حکم شرعی نباشد، این تستر شما در خارج موضوع حکم شرعی نیست، این تستر شما در خارج امتثال است، اگر در نماز تستر داشتید امتثال کرده اید تکلیف را.

امتثال موضوع حکم شرعی

بله مرحوم شیخ و مرحوم آخوند ممکن است جواب بدهند بگویند امتثال هم موضوع حکم شرعی هست، بقاء تکلیف بقاء وجوب مغیی هست به عدم امتثال، وجوب نماز مشروط به تستر از اول اذان ظهر که می آید و فعلی می شود این وجوب مستمر است تا آن زمانی که شما نماز بخوانید و در نماز متستر باشید، در واقع با این روش امتثال می شود موضوع بقاء تکلیف و غایت بقاء تکلیف، الوجوب مستمر الی ان تصلی متسترا.

بله این یک راهی است که کسی بگوید باز ما امتثال را هم کاری کردیم که موضوع حکم شرعی شد، چون استصحاب می کنیم بقاء تستر را اثر شرعی اش ارتفاع وجوب است، یا استصحاب می کنید عدم تستر را اثر شرعی اش بقاء وجوب است.

ولکن نیاز به این حرفها نیست، نیاز نداریم به این حرفها. آنهایی که مثل بحوث معتقدند که امتثال رافع تکلیف نیست، رافع محرکیت عقلیه تکلیف است والا امتثال رافع تکلیف نیست، خب نمی توانند استصحاب کنند بقاء تستر را یا استصحاب کنند عدم تستر را؟ چرا نمی توانند. اثر شرعی نمی خواهد. اثر عقلی معذریت و منجزیت داشته باشد کافی است.

ولذا اینکه صاحب کفایه گفت استصحاب بقاء شرط اثرش ترتیب شرطیت است این مطلب درستی نیست.

سؤال وجواب: اگر ما قائل بشویم که امتثال غایت تکلیف است، چون اختلاف است دو مبنا هست، برخی می گویند امتثال غایت فاعلیت و محرکیت تکلیف است، یعنی تا حالا این وجوب محرک بود عقلا، وقتی شما امتثال کردید دیگر این وجوب محرک نیست عقلا. شبیه شوق در اراده نفسانیه، شما شوق دارید به خوردن آب، آب که خوردید دیگر این شوق شما فاعلیت و محرکیت ندارد، چون حاصل شد متعلقش، نه اینکه دیگر شوق نداشت شوق از بین رفت و تبدیل شد به لاشوق تبدیل شد به بغض، شما می روید زیارت امام حسین، خب در روز عرفه شوق داشتید زیارت کردید آیا شوقتان تبدیل می شود به لاشوق؟ نه شوق هست ولی محرکیت ندارد این شوقت چون حاصل شد.

در بحوث می گویند تکلیف هم همین حالت را دارد، مولا امر می کند به نماز، این امر مطلق است، اگر شما نماز بخوانی دیگر محرکیت ندارد چون متعلق حاصل شده است.

مبانی دوم این است که نه امتثال سبب این است که تکلیف ساقط بشود فعلیتا.

پس دو مبنا هست، یکی اینکه امتثال مسقط فاعلیت تکلیف است که نظر بحوث است، نظر دیگر این است که امتثال مسقط فعلیت تکلیف است.

طبق این نظر دوم بله استصحاب بقاء شرط اثر شرعی دارد، اثر شرعی استصحاب بقاء شرط مثل تستر این است که می گوید تکلیف مثل نماز مرتفع شد. این اثر شرعی است دیگر.

سؤال وجواب: عنوان امتثال که اخذ نشده واقع امتثال اخذ شده است. صل متسترا یعنی الوجوب مستمر الی ان تصلی متسترا، استصحاب وقتی می گوید که شما متستر بودی و نماز هم خواندی پس صلاة متسترا محقق شد، خب این اصل موضوعی است پس تکلیف مرتفع شد. یا استصحاب عدم تستر در مقابل این هست و می گوید تکلیف باقی است.

اما ما نیازی به این مطلب نداریم، هیچ شرط نیست که استصحاب در موضوع شرعی یا موضوع حکم شرعی جاری بشود، ولی اگر هم کسی بگوید که مستصحب باید حکم شرعی یا موضوع حکم شرعی باشد با این مسلک دوم که امتثال مسقط فعلیت تکلیف است یعنی غایت بقاء تکلیف است وجوب مستمر است تا اینکه نماز بخوانید متسترا، طبق این مبنا جواب داده می شود و استصحاب در مقام امتثال موضوع حکم شرعی است استصحاب جاری می شود در موضوع حکم شرعی.

ولکن عرض من این است که ما نیازی به این مبنا نداریم، برای اینکه اساسا این مبنا درست نیست که ما بگوئیم استصحاب منحصر است یا در حکم شرعی یا در موضوع حکم شرعی. لاتنقض الیقین بالشک مطلق است اثر منجزیت و معذریت داشته باشد استصحاب جاری می شود.

ولذا طبق مبنای اول که مبنای بحوث است که امتثال غایت فاعلیت و محرکیت عقلیه تکلیف است و مسقط خود تکلیف نیست هم استصحاب در مقام امتثال جاری خواهد بود، و استصحاب بقاء شرط که می کنید اثرش معذریت است، مثل بلی قد رکعت، استصحاب عدم شرط که می کنید اثرش منجزیت است و این مشکلی ندارد.

استصحاب جزء الموضوع

یک نکته ای هم عرض کنم و انشاء الله فردا وارد بحث تعاقب حادثین بشویم، وآن اینکه در بحوث گفته اند که مشهور مثل مرحوم شیخ و صاحب کفایه که می گویند مستصحب باید حکم شرعی باشد یا موضوع حکم شرعی، اینها در استصحاب جزء الموضوع گیر می کنند، استصحاب جزء الموضوع مثلا استصحاب کریت، خب موضوع برای اعتصام مائیت و کریت است، فط کریت که نیست، کریت جزء الموضوع است، استصحاب در جزء الموضوع خب این نه حکم شرعی است نه موضوع حکم شرعی.

اقول: این درست نیست، برای اینکه ما نه مشکل اثباتی داریم در جزء الموضوع، چون لاتنقض الیقین بالشک می گیرد آن را، و نه مشکل ثبوتی داریم، خب مرحوم شیخ و صاحب کفایه می گویند در جزء الموضوع اگر شک کردیم در بقاء مثل شک در بقاء کریت لاتنقض الیقین بالشک دلیل است بر اینکه شارع آن حکم مرکب را که اعتصام است الماء الکر معتصم اینجا جعل کرده است، اینکه اشکال ندارد که.

استصحاب کریت نه مشکل اثباتی دارد لاتنقض الیقین بالشک می گیرد او را، و نه مشکل ثبوتی دارد، چون مرحوم شیخ و صاحب کفایه می گویند شارع با این استصحاب جعل می کند اثر آن موضوع مرکب را، ولو این جزء الموضوع خودش اثر نداشته باشد، اینکه مهم نیست، بالاخره شارع اینجا آن حکمی را که اینجا هست جعل می کند[[4]](#footnote-4)، ولذا این اشکال بحوث وارد نیست. والحمد لله رب العالمین.

1. - واین مطلب غیر از مطلب جعل حکم مماثل طبق نذر است، زیرا در این جا تعهد والتزام ناذر (به غرض ترتب وجوب شرعی عمل به نذر) استصحاب میشود، ولی طبق مبنای جعل حکم مماثل، حکم شرعی مماثل استصحاب میشود.

   والبته باید توجه داشت که چون عقد نذر موضوع وجوب وفاء است، پس اگر شک در امتداد نذر کنیم، مثلا نمیدانیم که نذر کردیم تا یکماه صدقه بدهیم ویا تا دو ماه، طبق مبنای موضوع بودن بقاء عرفی نذر وهمچنین طبق مبنای جعل حکم مماثل طبق نذر، استصحاب عدم عقد نذر طویل معارض با این دو استصحاب است (=استصحاب بقاء عرفی نذر و استصحاب بقاء حکم شرعی –مماثل- وجوب وفاء). واین مطلب در مورد شک در امتداد عقد موقت ویا در مورد شک در امتداد رضایت مالک هم جاری است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - نتیجه این که دو چیز در مقام قابل استصحاب است یکی حکم وجوب وفاء که استاد به آن ملتزم است، ولی آقای صدر در باره آن ساکت است، ودوم نذر که به اعتقاد آقای صدر حیث بقاء دارد، وقابل استصحاب است، ولی استاد برای آن بقاء قائل نیست وموضوع اثر نمیداند. وامر سومی که در مقام هست صیغه نذر است ولی او امر آنی میباشد وقابل استصحاب نیست.

   ولی تعجب از آقای صدر که حکم فعلی را انکار میکند ولی قائل به جعل حکم مماثل طبق انشاء واقف میشود، وتعجب از استاد که موافق آقای صدر در انکار حکم فعلی است، ولی میفرمایند وجوب وفاء استصحاب میشود. [↑](#footnote-ref-2)
3. - پس موضوع وجوب وفاء قضیه شرطیه است که مشتمل بر صغرای حیات ولد وکبرای "ان کان الولد حیا فاتصدق علی فقیر" میباشد.

   والبته طبق مبنای انکار حکم فعلی، این قضیه شرطیه (مشتمل بر صغرای حیات ولد وکبرای نذر) باید به کبرای وجوب وفاء به نذر ضمیمه شود، تا حکم عقل به وجوب وفاء مترتب گردد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - جزء موضوع که حکمی ندارد تا قابل جعل باشد [↑](#footnote-ref-4)